درس روز سه شنبه بعد از امتحانات ثلث اوّل

زنگ چهارم

یعنی آن دو بدل و مبدل منه در مقصود بالذات بدل قرار می گیرد لذا چه ضرورتی برای ذکر صراط المستقیم بود در حالی که هدایت کردن به راه راست هم در اهدنا الصراط الذین انعمت علیهم آمده بود که در حقیقت مقصود هم همین است چه نیازی به اول کلمه بود

علام بیضاوی این گونه جواب می دهد فایده آن توکید و تنصیص است

فائدته التوکید والتنصیص

حاصل جواب این است که در این عبارت که به شکل بدل ذکر کرده شده دو فایده وجود دارد (۱- فایده عام) این از تکرار تأکید یافته می شود

در نخست (اهدنا) درخواست بنده نسبت به (صراط المستقیم) نیاز پیدا شده بود بعد از اهدنا الصراط المستقیم این نسبت انعمت علیهم یافته شد لذا تأکید پیدا شد و چون فائده است (اذا تکرر تقرر) بدست می آید

(۲- فایده خاص)! یعنی تصریح می کند که راه مسلمانان مشهود به استقامت است

سؤال چهاردهم: غیر المغضوب علیهم والضالین آیه را طبق تفسیر مفسر توضیح دهید



(۶۱)

شنبه 13 خرداد
3 June 2017
۸ رمضان ۱۴۳۸

جواب: قبل از تفسیر استغفار و ترکیب الزامی است (غیر) مضاف (ال) بمعنی الذی موصول (مغضوب) اسم مفعول (علیهم) مفعول مالم یسم فاعله اسم مفعول با مالم یسم فاعله خودش پیوسته جمله اسمیه صله برای موصول صله با موصول خود پیوسته مضاف الیه برای مضاف و مضاف با مضاف الیه جمله اسمیه معطوف الیه (واو) حرف عطف (الضالین) معطوف معطوف با معطوف الیه خود پیوسته برای (الذین) بدل می باشد یعنی بدل الکل است قاضی صاحب می فرماید در (غیر المغضوب) دو قرائت وجود دارد یکی مجرور (غیر المغضوب) و دوم منصوب (غیر المغضوب)

یکشنبه 14
4 June 2017
۹ رمضان ۱۴۳۸

در قرائت جمهور غیر مجرور خوانده می شود در این صورت دو ترکیب وجود دارد

ترکیب اول: غیر برای الذین انعمت علیهم بدل است در این صورت ترجمه اش این است آن اشخاصی که منعم علیهم هستند همان گروهی هستند که از گمراهی و غضب الهی محفوظ و سالم هستند لیکن در این صورت ممکن است که مراد از انعمت علیهم فقط همان مردم مراد باشد که هرگز گمراه نمی شوند مثلاً (انبیاء علیهم السلام).

ترکیب دوم: معطوف با معطوف علیه خود پیوسته صفت الذین انعمت علیهم قرار داده شود سپس صفت بر دو قسم است



رحلت حضرت امام خمینی (ره) رهبر کبیر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران (۱۳۶۸ هـ ش) ـ انتخاب حضرت آیت الله امام خامنه ای به رهبری (۱۳۶۸ هـ ش) (تعطیل)

1 2 3 Su 5 6 7 8 9 10 Su 12 13 14 15 16 17 Su 19 20 21 22 23 24 Su 26 27 28 29 30

این پیک نامور که رسید از دیار دوست　　آورد حرز جان ز خط مشکبار دوست

ص ۶۳

یک صفت کاشفه دوم. صفت مقیده (یعنی صفت مخصصه)

صفت کاشفه آن گویند که برای رفع ابهام موصوف و واضح کردن آن ذکر گردد مثل (الجسم الطویل)

و صفت مقیده صفتی است که برای تخصیص موصوف عام ذکر می‌گردد الرجل الکریم وغیره ...

فرق میان صفت کاشفه و صفت مقیده

وفات حضرت خدیجه (س) (۳ سال قبل از هجرت) - قیام خونین ۱۵ خرداد (۱۳۴۲هـ.ش) (تعطیل) - روز جهانی محیط زیست

فرق در میان این دو این است که در صورت کاشفه بودن نسبت موصوف و صفت نسبت تساوی است بخلاف صفت مقیده که در میان این دو نسبت عموم و خصوص مطلق

البته فرق این که در هر کدام صورت صفت مقیده است و در کدام صورت صفت کاشفه است یعنی غیر المغضوب علیهم و الضالین این موقوف است بر تعیین مراد ایمان

ایمان بر دو قسم است

۱- ایمان مطلق ۲- ایمان کامل

۱- ایمان مطلق عبارت است از تصدیق مع الاقرار فقط و ایمان کامل آن را گویند تصدیق قلبی



در تمام تقاضاهای ایمان عمل کردن

علمای اسلام بعضی می گویند مطلق ایمان است که خلود فی النار را حرام
می کند اتفاد فعل اولی جنت هم را هم ثابت نمی کند و ایمان کامل دخول
اولی را ثابت می کند اکنون سخن واضح شد برای کسانی که مطلق ایمان دارند
به آن متصف هم هستند سالم ماندن از غضب الهی و گمراهی لازم نیست
و برای مومنین کامل سالم ماندن از غضب و ضلال لازم است
لذا در انعمت علیهم اگر مراد از انعام مطلق ایمان مراد است پس غیر المغضوب
علیهم و الضالین صفت مقیده می شود زیرا در این صورت در انعمت علیهم
مرتکبین گناه کبیره هم هستند اکنون از غیر المغضوب علیهم الخ
مرتکبین گناه کبیره خارج می شود و از این ایمان کامل مراد گرفته می شود و غیر المغضوب
در صورتی صفت کاشفه می شود که مراد از آن ایمان کامل باشد
زیرا می فرماید ما را جز کسانی که گمراه و ضال هستند قرار مده و جزء مومنین
کامل قرار بده در این ترکیب اشکالی وارد می شود اشکال این که لفظ (غیر)
نکره است از همان نکره هایست که با وجود اضافت همچنان نکره باقی می ماند
و الذین انعمت علیهم معرفه است لذا طبق قانون صفت و موصوف از نظر
توصیف و تنکیر باید باهم مطابق باشد و اینجا مطابقت یافته نمی شود

جواب اشکال

که غیر اگرچه نکره است مگر به الذی التاویلین صفت شدنش درست در می آید

۱ـ موصول اگرچه معرفه است ولی الذین را تام و مقام نکره قرار می دهد و نکره با نکره درست در می آید و جایز است

زیرا قاعده نحوی است وقتی از موصول معهود خارجی مقصود نباشد پس آن را قائم مقام نکره قرار می دهیم مثل آنچه معرف بالام می باشد چنانچه در شعر شاعر با وجود اینکه بر سر علی اللئیم الف ولام آمده باز هم نکره تسلیم کرده است ولقد امرّ علی اللئیم یسبنی فمضیت ثمّه قلت لا یعنینی (من از کنار بخیل کمینه ای رد شدم که دشنام می داد مرا را پس من گفتم که با من نیست) و برای او صفت (یسبنی) را جمله ای قرار داده اند و جمله نکره است

و اگر (اللئیم) را معرفه بدانیم صفت قرار دادن (یسبنی) درست نیست زیرا نحویان اتفاق دارند جمله صفت نکره می باشد علامه بیضاوی استدلالی دیگری از محاورات عرب تقدیم کرد که عبارت است از انی لامر علی الرجل مثلک الرجل موصوف مثلک صفت ظاهر است لفظا مثل با وجود اضافت نکره می باشد لذا در این مثال معلوم می شود که کلمه الرجل با وجود معرف بالام در حکم نکره است تأویل دیگر این است موصوف را در جای خود نگذارد و در صفت که غیر المغضوب باشد نیز تأویل می کند که لفظ غیر در صورت اضافت همان وقت معرفه می شود که دو میان دو این کلمه معرفه قرار گیرد که آنها با هم ضد و نقیض باشد لهذا در غیر



در صورت اضافت تعریف پیدا می‌شود لذا وقتی اینجا در لفظ غیر منعم علیهم و غیر المغضوب علیهم واقع است به خاطر تقابل یک نوع تعیین حاصل می‌شود مثل حرکت و سکون یعنی از غیر حرکت سکون فهمیده می‌شود از سکون غیر حرکت فهمیده می‌شود پس وقتی که کلمه غیر معرفه می‌باشد صفت قرار دادن او برای الذین درست است

قرأت دوم در غیر المغضوب نصب است در این صورت حال از ضمیر انعمت علیهم حال واقع می‌شود و عامل انعمت قرار داده می‌شود یا منصوب خوانده می‌شود بفعل محذوف تقدیراً یعنی (اعنی) یا باعتبار استثنی مثل جاءنی القوم غیر زید

والغضب باید دانست در تمام اعراض نفسانی و احوال جسمانی مثل رحمت، سرور، بکاء، خداع، غضب وغیره هر نوع یک لفظ از این الفاظ استعمال می‌شود و هر یکی دو درجه دارد ۱- درجه اوائل ۲- درجه غایات اکنون باید دانست معنی لغوی غضب هو ثوران النفس عند ارادة الانتقام ولی وقتی که نسبت آن به الله ها باشد مراد و منتهی آن غایت انتقام می‌باشد که در بحث رحمن و رحیم گذشت

ضلال: یعنی اعراض از راه است خواه عمداً باشد یا خطاءً این گمراهی درجات بی‌شماری دارد از همه کمترین درجه ترک اولی است و از همه اعلی‌ترین درجه کفر با الله است

جمهور مفسرین می‌فرمایند مراد از مغضوب علیهم یهود است زیرا نسبت به یهودیان ارشاد رب العالمین موجود است در قرآن پاک من لعنه الله وغضب علیهم



و نشانه این مطلب اخبار از ضلالت آنهاست و همچنین عقیده ای عرضه اش به پیغمبر ما نمی باشد چنانچه ایشان را تصدیق نکردند ... قد ضلوا من قبل و اضلوا کثیرا

قول دوم: این است مراد از مغضوب علیهم فساق و گناهکاران می باشند و مراد از ضال جهال است

قول سوم این است مراد از مغضوب علیهم کفار و مراد از ضال منافقین است و یک قول دیگر هم است که مغضوب علیهم مراد کافر و مراد از ضال مبتدع می باشد لیکن اصح قول جمهور است که آیات و روایات مقتدر صد این تفسیر است

سؤال یازدهم: الم ذلک الکتاب لا ریب فیه (الف) مراد از قوله تعالی الم چیست و قول مختار کدام است (ب) چرا اشاره به ذلک الکتاب آورده است و نه گفت (هذا الکتاب) حال آنکه ذلک مشار الیه بعید است (ج) معنی ریب چیست چگونه گفت لا ریب فیه حال آنکه بسیاری از منافقین و مشرکین در قرآن ریب داشتند کما یدل علیه قوله عزوجل ان کنتم فی ریب

الجواب: الم از حروف مقطعات است درباره معنای آنها از علمای سلف اقوال مختلفی هم نقل شده است قاضی بیضاوی می فرماید که (الم) و تمام این گونه الفاظ که در قرآن وارد وارد حروف (تهجی) هستند که از آنها کلام مرکب می شود و اسماء هستند



یکی از دلائل اسم بودن آنها این است که بر آنها تعریف اسم صادق می‌آید

و هر یک از آنها بر معنای خود دلالت می‌کند و ظاهر است که اسم را این طور تعریف کند

کلمه‌ای است که بر معنای خود دلالت کند و مقترن به یکی از زمانهای سه‌گانه نباشد مثلاً (ضاد)

که معنای آن توافق است این مستقل بنفسه است

همچنین (ضاد) حرف اول (ضرب) است که از آن (ضرب) مرکب می‌شود پس

(ضاد) اسم است و اسم بودن آن ثابت شد

دلیل دوم این است که اسم به چیزهای مخصوصی که خاصیت‌هایی یافته نمی‌شود تعریف (۱)

و تنکیر (۲)، جمع (۳)، تصغیر (۴)، اضافت (۵) و غیره همین چیزها بر حروف تهجی عارض می‌شود

پس اسم بودن این حروف از این جا هم ثابت می‌شود

اشکال: در حدیث ترمذی از حضرت عبدالله بن مسعود روایت شده که رسول الله

صلی الله علیه وسلم فرمودند کسی از قرآن یک حرف بخواند به نیکی می‌رسد و هر نیکی ده برابر

می‌شود من نمی‌گویم که (الم) یک حرف است بلکه (الف) یک حرف (لام) یک حرف

و (میم) یک حرف از این حدیث شریف معلوم می‌شود که حروف تهجی اسماء نیست

بلکه حروف می‌باشد

جواب: این فرموده رسول الله صلی الله علیه وسلم به طور مجاز بوده است که اینها اسماء حروف

است گویا اسم مدلول هستند که بر مطلب خود دلالت می‌کند



جواب دوم: این است که الفاظ تهجی را حروف گفتن به اعتبار لغت است

ش به اعتبار اصطلاح

در این باره چند قول نقل شده

الف: اکثر علما محققین می‌گویند و همین ارجح الاقوال است که اینها اسمای سور هستند

قول دوم: که الفاظ تهجی اسما هستند ولی اسمای باری تعالی اند

قول سوم: الف از اقصای حلق ادا می‌شود که مبدأ مخارج است و (لام) از نوک زبان که وسط مخارج است و (میم) از لب‌ها ادا می‌شود که منتهای مخارج است

الله تعالی را در (الم) جمع کرده و اشاره می‌کند که در اول و وسط و آخر کلام بنده در ذکر الله تعالی می‌باشد

قول چهارم: اینکه حروف تهجی یعنی (الم) و نیز سایر مقطعات سخن راز [illegible] هستند

(ب) قسم دوم سوال: ذلک اسم است به طرف (الم) زیرا وقتی که حروف راجع کرده شوی کلیات شدند و از اجتماع کلیات سور و از کلیات سور به طرف قرآن اشاره می‌شود یا مراد از ذلک اشاره است به طرف همان معهود که ذکر آن در کتب سابقه آمده است یعنی قرآن حکیم یا اسم اشاره بعید است به این خاطر که به طرف آن (کلام الله) اشاره شده یعنی (کلام الله) یعنی مرسل به طرف مرسل الیه یعنی حضرت رسول خدا علیه السلام در این صورت بین این دو بعدی است



۴۹

جواب دیگر: این که بر یک حصه ای از قرآن اسم قرآن اطلاق شده مثل
(اذا قرأت القرآن فاستمعوا له) لهو (انا سمعنا قرآنا عجبا)
و سوره بقره بعد از نزول چندین سوره دیگر نازل شده لذا به اشاره بعید ذکر شده

۲. قسمت سوم سؤال ۷: معنی (ریب) قلق و اضطراب ضد اطمینان یعنی شک
شک و شبهه نیست. برای نفی وجود می آید پس قوله (عز) اسمه چنین مفهومی
دارد که نسبت به قرآن مجید هیچ گونه شک و شبهه وجود ندارد
اما مشرکین و منافقین شک می کردند پس نفی این که گفتند (لا ریب)
یعنی چه؟

جواب مفسر اعلام: نفی شک از افراد نیست بلکه نفی شک از ذات کتاب است
یعنی نفی شک از محل است یعنی که آن قرآن حکیم خود فی نفسه محل ریب
نیست هر آن کس که در دلائل و براهین قرآن مجید دقت کند چنان واضح
می شود جای شکی باقی نمی ماند پس قطعاً جای شک نیست یا اینکه برای (متقیان)
محل شک و شبهه نیست

سؤال سیزدهم: هدی للمتقین الذین یؤمنون بالغیب الخ
(الف): وجوه اعراب هدی را ذکر کنید (ب) معنای هدایت را لغتاً و اصطلاحاً چیست
(ج) اختلاف در معنی تقوی و اشکال آن چیست استدلال آنها را بیان کنید

۷۵

پنجشنبه

۲۵ خرداد

15 June 2017

۲۰ رمضان ۱۴۳۸

مختار تردد خود را تحریر نمائید چگونه گفته (هدی للمتقین) حال آنکه قرآن (هدی للناس) است د: معنای علم غیب چیست لغتاً و اینی اطلاق آن بر چه می آید

ه: غیب چند قسم دارد

الجواب: هدیً از نظر اعراب بر ۵ وجه است ۱- او هو (القرآن هدی للمتقین) ای هادٍ لهم یعنی هدایت کننده است

۲- لاریب فیه حال کونه هدیً ای هادیٌ

۲- لاریب فیه حال کونه هادیٌ للمتقین مقصد بحث این است این کتاب یعنی

شب قدر

جمعه

۲۶

16 June 2017

۲۱ رمضان ۱۴۳۸

قرآن مجید این قرآن مجید همان متقیان را به طرف راه راست و حق راهنمایی می کند که از جانب الله تعالی آن را مشخص کرده و این متقیان به همان راه می روند متقیان بر دو حالت می باشند

۱- آنهایی که به طرف تقوا رفته است این کتاب آنها را راهنمایی می کند

۲- آنهایی که تقوا را حاصل کرده اند آنها را به راه راست ثابت قدم نگاه می دارد

(ب) هدی در اصل مصدر است بر وزن فُعَل در اصل هُدَی بمعنی راهنما در اصطلاح ا هدایت کردن شخص با لطف و کفایت عنایت یعنی راه نشان دادن که آن با کمال لطف با برابر هدی در کارهای خوب استعمال می شود



شهادت حضرت علی (ع) (۴۰ هـ ق) (تعطیل) - شهادت سربازان دلیر اسلام: بخارایی، امانی، صفار هرندی و نیک نژاد (۱۳۴۴ هـ ش)

۱ ۲ ۳ ۴ ج ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ج ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ج ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ج ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱

۷۶

درباره معنای هدایت بین اشاعره و معتزله اختلاف است

اشاعره می‌گویند معنای هدایت الدلالة بلطف سواء کانت موصولة أو غیر موصولة کما

فی اهدنا الصراط المستقیم یعنی با نرمی و لطف راهنمایی کردن به سوی مقصود

خواه این راهنمای آن را به منزل مقصود برساند یا نرساند

و نزد معتزله معنای هدایت الدلالة موصولة الی المطلوب یعنی دلالت شده را به

منزل مقصود رسانیدن هدایت گفته می‌شود نه مطلق راهنمایی سبب اختلاف

هر دو گروه واضح است اشاعره می‌گویند کار ما فقط راهنمایی است رسانیدن مدلول

به منزل مقصود و نرسیدن او کار ما نیست معتزله می‌گویند تا وقتی که مدلول به منزل

مقصود نرسد تا آن وقت هدایت نشده بلکه آن را فقط دلالت می‌گویند نه هدایت

لیکن نزد اشاعره یک شرطی ذکر شده که در هر دو صورت راهنمایی را هدایت می‌گویند

وقتی که بلطف باشد و با قهر نباشد

دلیل معتزله آیه قرآن مجید است (انکم لعلی هدی او فی ضلال مبین) در این

آیه الله تعالی هدی را در مقابل (ضلال) بیان کرده است یعنی ضلال عدم وصول

الی المطلوب است اگر چنانچه معنای هدی را وصول الی المطلوب قرار ندهیم

در میان (ضلال و هدی) تضاد برقرار نمی‌شود (اشاعره جواب می‌دهد) که این

هدی که در مقابل ضلال آمده است این هدی لازم است بمعنای



اهتدی است چون که ضلال لازم است و آنچه در مقابل او آمده است آن هم لازم است لهذا این هدی متعدی است که بمعنای هدایت کننده است پس استدلال معتزله درست نیست و اگر هدی را متعدی نگیریم

جواب آن این می‌شود که هدی دو صورت دارد

۱- وصول الی المطلوب بدست نیاید ۲- وصول الی المطلوب بدست می‌آید

و در آیه به قرینه تقابل فرد اول قرار گرفته است حال آنکه بحث ما درباره مطلق هدایت است که عام است و ظاهر است که از خواص بر عام استدلال درست در نمی‌آید

استدلال اشاعره این است که در هدایت یعنی دلالت بلطف ایصال معتبر می‌باشد اما در صورتی که وصول و اهتدی حاصل نباشد در آن صورت وصول هدایت ثابت نمی‌گردد حال آنکه در قرآن مجید با عدم اهتدی و وصول هدایت ذکر شده است

چنانچه در قرآن مجید آمده است (اما ثمود فهدیناهم فاستحبوا العمی علی الهدی)

در این آیه انجام هدایت از جانب الله ذکر شد و عدم هدایت برای ثمود نیز ثابت است این دلیل بیّن است که در معنای هدایت وصول و ایصال معتبر نیست بلکه هدایت فقط نام دلالت بلطف است لیکن بر این قول اشاعره از آیه انک لا تهدی من احببت اعتراض وارد می‌شود که شرح اعتراض بسیار ظاهر است



جواب: اینکه در لفظ هدایت دو معنا مشترک وجود دارد یا اینکه

۷۳

این مجاز آ دلالت اسم المطلوب مورد توجه است یا به خاطر علاقه این دلالت سبب ایصال است

(ج) اگر چه قرآن مجید هدایتی است برای تمام عالم است و هدایت بودن برای متقین به بدین معنا است که همین افراد از هدایت نفع می‌گیرد مثلاً راه عام باشد هر کس بتواند به این راه قدم بگذارد اما کسانی که از این راه استفاده می‌گیرد که به این را حرکت می‌کند و در این راه قدم می‌کند کسانی که بر سر این راه نمی‌رود کوتاهی از خودشان است لذا معنای هدایت این است که با وجود اذن عام همان اشخاص فایده حاصل می‌کند که از عقل خود کار می‌گیرد و در این آیت فکر و اندیشه می‌کند و پرهیزگار باشد لذا قرآن کریم به خاطر دلائل عام خودش (هدی للناس) است و از نظر نتیجه (هدی للمتقین) است که در قرآن مجید آمده

(هدی للمتقین)

(د:) - لفظ غیب مصدر غاب یغیب غیبتاً یعنی چیزی که از انسان محجوب باشد در این آیه اطلاق مصدر بر ذات شده مبالغتاً چنانچه مراد از غیب امور غائبه است مثل شهر و میزان و غیره فقط در این جا نیست بلکه در تمام اطلاعات قرآنی لفظ غیب را بر ذات استعمال کرده اند چون که لفظ ضد آن شهادت است و امور شاهده مبالغتاً استعمال می‌شود و امکان دارد که این اطلاق غیر در



این برامور غائبه اطلاق شده صفت مشبهه (فیعل) است

در اصل به خاطر کثرت استعمال یک (یا) با کسره تخفیف کرده می‌شود پس در لفظ غیب [illegible] دو صورت وجود دارد

یکی اینکه مصدر است اطلاق آن بر ذات مجاز آمی آید یا اینکه بر وزن فیعل صفت مشبهه است که اطلاق بر امور غایبه مذکور شده است گویا خبر [illegible] دار کرده است که این اشیاء در کاملترین درجه غائب هستند که مؤمنین بر آن ایمان می‌آورد در آیه قرآن مجید لفظ غیب منقول شرعی است مراد از آن اشیاء پوشیده هستند که از ادراک هواس بیرون هم هستند بداهت عقل مقتضی آنها نیست مثل جمله امور معاد این مگر نیز است ولی از جمله آن هیچ بداهت عقل بر وجود آنها شهادت بدهد وجود صانع و صفات کامله آن هستند زیرا از بداهت عقل ادراک آنها میسر است.

ه: غیب بر دو قسم است همان غیبی که بر آن هیچ دلیل عقلی و نقلی نباشد و همین است مراد آیه قرآن پاک «وعنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو»

۲- غیب که وجود آن دلیل عقلی و نقلی موجود نباشد مثل صانع عالم صفات کامله آن یا روز قیامت و احوال آن مراد از آیه کریمه همین معنای دوم غیب است



۷۵

سؤال هفدهم: وممّا رزقناهم ینفقون معنی رزق لغتاً و اصطلاحاً چیست آیا حرام رزق است یا نه در این باره چه اختلافی وجود دارد و جواب آن از جانب اهل حق چیست

(الجواب): رزق در لغت بمعنی (حصه، نصیب، بهره) است و در لغت عرف رزق به چیزی می‌گویند که برای حیوانی اختصاص داده شده که از آن استفاده می‌کند در آیه کریمه الله تعالی رزق را به طرف خود منسوب کرده است یعنی (ممّا رزقناهم) چونکه رزق به دو صورت است (رزق حلال و حرام) چون رزق حرام به الله مناسب نیست لذا معتزله استدلال می‌کنند که حرام رزق نیست و از نظر اهل سنت والجماعت رزق حلال و حرام هر دو رزق هستند زیرا رزق در اصل حلال بوده منتها به وسیله عمل خود آن را حرام کرد اگر او صبر می‌کرد از ناحیه الله تعالی به او رزق حلال می‌رسید و این شخص تعجیل کرد و آن را حرام کرد پس رزق در اصل از جانب الله تعالی است به همین خاطر خداوند متعال آن را به طرف خود نسبت داده است و شاید این نسبت به خاطر تعظیم باشد و اختصاص رزق به حلال به این خاطر است که این آیه در مقام مدح آمده است و اینجا این مقام قرینه است که این رزق که در آیه آمده است رزق حلال



شهادت دکتر مصطفی چمران (۱۳۶۰ هـ ش) - روز بسیج استادان

1 2 3 Su 5 6 7 8 9 10 Su 12 13 14 15 16 17 Su 19 20 21 22 23 24 Su 26 27 28 29 30

حاصل کارگه کون و مکان این همه نیست
باده پیش آر که اسباب جهان این همه نیست

۷۶

پنجشنبه
۱ تیر
22 June 2017
۲۷ رمضان ۱۴۳۸

مراد است دینی برای رزق بودن حرام حدیث عمرو ابن قرن دلالت می کند که حاصل آن این است که آن حضرت فرمودند لقد رزقک الله طیباً فاخترت ما حرم الله علیک پس معلوم شد که در اصل رزق حلال است منتها با کسب خود آن را حرام می کند

سؤال هیجدهم: ان الذین کفروا سواءٌ علیهم ءأنذرتهم (الف): چرا این جمله را بر ما قبل عطف نکرده است چنانچه در قرآن جای دیگر عطف کرده شده است

روز تبلیغ و اطلاع رسانی دینی (سالروز صدور فرمان حضرت امام خمینی(ره) مبنی بر تأسیس سازمان تبلیغات اسلامی - ۱۳۶۰هـ.ش) ■ روز اصناف

ان الابرار لفی نعیم و ان الفجار لفی جحیم (ب): چرا ذکر این کفار را به صورت موصول ذکر کرده است (ج): معنی کفر لغتاً و شرعاً چیست (د): معنی انذار در لغت و اصطلاح چیست چرا انذار را ذکر کرد و بشارت را ذکر نکرد (هـ): فایده ای که انذار بعد از ختم بداند که این فایده ای ندارد و ایمان نمی آورد چیست

جمعه
۲ تیر
23 June 2017
۲۸ رمضان ۱۴۳۸

الجواب: الف: در این مورد قصه کفار را با قصه مومنین عطف نکرده است چنانچه در آیه ان الابرار لفی نعیم و ان الفجار لفی جحیم که در این آیه عطف کرده است یعنی قصه کفار را با قصه مومنین عطف کرده علت این کار این است که در آیه های آخر اتحاد در اسلوب و جهت جامعه مقصود می باشد که برای آن لازم است



روز جهانی قدس (آخرین جمعه ماه رمضان)

۱ ج ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ج ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ج ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ج ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ج ۳۱

زیرا در جمله اولی برای ثواب اخیار و در جمله ثانیه در بیان اقسام اشرار ذکری به میان آمده در میان این دو آیه اتحاد اسلوب ظاهر است در مضمون این دو آیه در میان مسند و مسندالیه تقابل و تضاد موجود است.

پس بنا بر اتحاد اسلوب وجهت جامعه به خاطر این وحدت یکی را بر دیگری عطف کرده است بر خلاف آیه مورد بحث ما که در میان دو آیه نه اتحاد اسلوب موجود است و نه جهت جامعه لهذا در اینجا یکی جدا بر دیگری عطف نمی کند

(ب): ان الذین کفروا: مسندالیه را معرفه بالموصول به این خاطر آورده است که در تعریف با لموصول دو صورت جایز است

۱- اینکه آن را الف ولام عهدی بدانیم و مراد از آن همان کفاری در نظر گرفته می شود که سخت کافر بوده اند مثل ابوجهل، ابولهب، ولید ابن مغیره و همراهان ایشان و احبار یهود در دشمنی به رسول الله صلی الله علیه وسلم یک قدم به جلو رفت

۲- دوم آنکه آن را برای جنس بدانیم در این صورت مصداق مسندالیه عام می باشد که کفار دو گروه است کفار مصمم و غیر مصمم و آیه هم شامل هر دو تا می شود لیکن اگر مراد از مسند یعنی سواء علیهم کفار غیر مصممین باشد کفار مصممین خارج می شود [illegible] زیرا برای آنها انذار و عدم انذار برابر

ثابت نشده معلوم می‌شود که در معصیم در جهان تاریکی به سر می‌برد که انذار و عدم انذار برای آنها در
نمی‌خورد بر خلاف غیر معصیم.

ج: کفر در لغت بمعنای ستر ثلث است چنانچه کشاورز دانه را در زمین می‌پوشاند
لهذا آن را نیز کفار می‌گویند که تخم را در زمین می‌پوشانند اما کفر معنای دیگری دارد
اینکه انکار طریقه شریعت رسول الله این را نیز به نام کفر می‌شناسند که ایشان
حقیقت را پنهان می‌کند

د: انذار در لغت بمعنای ترسانیدن خواه کسی را از چیزی بترسانند یا به دور

اصطلاح قرآن مجید ترسانیدن بندگان از عذاب الهی در

صورتی که ایشان مبتلا به عصیان باشند به این عذاب مبتلا
می‌شود اما سؤال این است که در این کلمه (انذرتهم) بشارت
ذکر شد فبشرهم بعذاب الیم علت چیست انذار از بشارت بیشتر در فطرت
دل و دماغ انسان اثر می‌گذارد زیرا دفع ضرر از جلب منفعت بیشتر
مهم تر است بنابراین در حق ایشان اگر انذار عن انذار هنا نافع نباشد بشارت
به طریق اولی سودمند نیست لذا در کلمه (استواء) عدم نفع انذار ذکر شده
اما چون که در کلمه بشارت عدم نفع نیست اینجا ذکر نشده



ه: بعد از اطلاع به عدم ایمان این کافران معصیم بار هم نبی اکرم

عید سعید فطر (تعطیل)

سه‌شنبه
۶
تیر
27 June 2017
۲ شوال ۱۴۳۸

کفار را تبلیغ می‌کرد زیرا برای نبی اکرم صلی الله علیه وسلم ترک تبلیغ به خاطر اینکه در آن
اینها اثر نمی‌گذارد ممکن نیست زیرا در این آیه نمی‌گوید اکنون انذار و عدم انذار برابر است
نیاز به تبلیغ و انذار نیست زیرا ابلاغ و تبلیغ منصب رسول الله است همیشه آن
را ادامه می‌دهد بلکه مقصد آیه این است که شما به فکر ایمان آوردن نباشید از این
که اینها ایمان نمی‌آورند زیرا آنها به هیچ عنوان قبول نمی‌کنند البته سوالی مطرح است
وقتی ایشان ایمان نمی‌آورند تبلیغ ایمان برای آنها عبث است که عبث
برای آن حضرت سپردن چه فایده‌ای دارد

مناسبت: عید فطر (تعطیل)

چهارشنبه
۷
28 June 2017
۳ شوال ۱۴۳۸

جواب: عبث همان را می‌گویند که از او فایده حاصل نشود
در این مورد کفار اگر چه از انذار و تبلیغ آن حضرت سودی نمی‌برند
و خود آن حضرت (صلی الله علیه وسلم) سودی برد از تبلیغ خود
یعنی فایده انذار برای آن حضرت اتمام حجت است و برای کافران اعتراضی
باقی نمی‌ماند و برای رسول خدا فضیلت تبلیغ و خود آن (خواهد رسید)
به این خاطر گفت سواء علیهم نگفت سواء علیک



شهادت مظلومانه آیت‌الله دکتر بهشتی و ۷۲ تن از یاران امام خمینی (ره) با انفجار بمب به دست منافقان در دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی (۱۳۶۰ هـ ش) / روز قوه قضاییه

1 2 3 Su 5 6 7 8 9 10 Su 12 13 14 15 16 17 Su 19 20 21 22 23 24 Su 26 27 28 29 30

دیدی که یار جز سر جور و ستم نداشت
بشکست عهد وز غم ما هیچ غم نداشت

۸۰

سؤال نوزدهم: ختم الله علی قلوبهم (الف) معنی ختم در عرف از نظر امام خمینی و محشی چیست (ب) اسناد ختم به الله معتزله چه طور تعبیر می‌کند (ج) چگونه الله تعالی عطف کرده علی قلوبهم و علی سمعهم چرا عدم ادراک قلب و سمع را یکی قرار داد و برای ابصار صیغه جمع و برای سمع مفرد آمده (هـ) کلمه غشاوه را از نظر اعراب و لغت تحقیق کنید

(الجواب) ختم در اصل به معنای (کتم) بعد از آن در عرف به چیزی می‌گویند که به وسیله مهر زدن محفوظ گردانیده شوند این را ختم می‌گفتند مناسبت بین معنای لغوی و اصطلاحی آشکار است.



- وسیله مهر زدن آن چیز خوب محفوظ می‌شود زیرا قبل از رسیدن این نامه به طرف مرسل الیه باز نمی‌شود تا مهر آن از بین برود این خودش یک نوع حفاظت است پس چیز را به استعاره پنهان را ختم می‌گویند چنانچه می‌گویند (ختم القرآن تلاوة) در آخر ختم قرآن این کلمه استعمال می‌شود یعنی به استعاره پنهان محشی می‌گویند معنای ختم در اصل لغت به کتم بهت یعنی به وسیله چیز چاپ کننده باشد بر که آن یک چیز را دیگر را چاپ کند و به وسیله آن مهر زده شود و محفوظ شود چون به وسیله این چاپ گر مطلبی پدید می‌آید آن را نیز کتم می‌گویند لذا این بر چاپ زدن می‌آید



لذا تفسیر محشی و علامه بیضاوی هر دو درست است

(ب) به این خاطر نسبت (ختم) به طرف خداوند داده شده که هنگامی که مردم نافرمانی می کنند در این طور این نافرمانی و تعلق آن با گناه ضرر آن با خلق الهی می رسد همین گناه سبب پوشانیدن بعضی از انوار الهی می شود به این خاطر نسبت امر به طرف سبب داده شده معتزله در پاسخ چند تا تعبیر می کنند

۱- احوال قلب آنها را خداوند به احوال بهائم مثال داده است که در فهم و عقل و از ادراک معراد هستند پس این گروه نیز چنین هستند

۲- امراض این گروه حق در قلب آنها چنان سختی ایجاد می کند که عادت جبلی آنها قرار می گیرد و به این وصف تشبیه داده شده است

۳- در حقیقت کفر فعل شیطانی است که اتصاف و ارتکاب آن استحقاق عقوبات و صدمات را در پی دارد

۴- در طبیعت آنها اثر در رسوخ کفر در اصول قلبشان چنان محکم قرار گرفته که تحصیل ایمان را برایشان باقی نگذاشته است لذا آن را به ختم تعبیر کرده اند

۵) خود کفار می گفتند (قلوبنا فی اکنه) لذا به عرض حکایت حال کلمه ی (ختم الله) برای آنها بکار رفته است

۶) این کیفیت در آخرت به وقوع می پیوندد لذا به خاطر تحقق وقوع به صیغه ماضی تعبیر کرده می شود



۷- مراد از ختم علامت قلوب آنها مراد است که بوسیله آنها آن فرشته آنها را می شناسد و با آنها بغض می کند

ج: وعلی سمعهم عطف است بر قلوبهم بر ابصارهم غشاوة دلیل آن این آیه است ختم علی قلبه و سمعه زیرا در این آیه ختم را به قلب و سمع هر دو جمع کرده است که طبق قائده مشهور آیه های قرآنی بعضی بعضی را تفسیر می کند و در ابتدا تطبیق مقدم واجب است حتی الامکان

دوم: به این خاطر که طبق اعتقاد تمام قراء قوله علی سمعهم جای وقف یا ما قبل با بعد خود لاحق نمی شود

سوم: یک مناسبت معنا دار قلب با سمع دارد نه با ابصار زیرا ادراک سمع مثل ادراک قلب از جمیع جهات ممکن است لذا حاجم و مانع به مقتضای محل یکی است زیرا این مانع و ادراک خاص و حاجم مخصوص به ختم تعبیر کرده اند چون که ادراک ابصار فقط از جانب جهت جلو ممکن است لذا مانع ادراک آن را به کلمه غشاوه تعبیر کرده است چون قائده همین است پاسخ اعتراضی که گفته شود چرا برای قلوب و اسماع و حاجم و کلمه ختم و برای ابصار گفته غشاوة

ه: از نظر سیبویه اعراب غشاوه به خاطر مبتدا بودن رفع است و نزد اخفش بر جمله فعلیه عطف است و در آن جار و مجرور موجود دارد



۸۳

و در یک قرائتی نصب است تقدیر عبارت این است «و جعل علی ابصارهم غشاوة» (غشاوة) منصوب است بنزع خافض از نظر لغت نیز اختلاف است نزد بعضی (غشوة) و بعضی با عین می خواند (عشوة)

(سؤال بیستم) «و من الناس من یقول امنا بالله و بالیوم الآخر و ما هم بمؤمنین»

الف: مراد این آیه چیست درحالی که ما قبل احوال مومنین و اضداد آن مشرکین بیان می کند ب: چرا این آیه را عطف کرد (و من الناس) وجه مناسبت عطف چیست و مراد از (الالف و لام) در الناس چیست بر چه چیزی اطلاق می شود و چه معنا دارد ج: مراد از یوم الآخر چیست چرا (با) را در بالآخر تکرار کرد بعد از آن که بالله گفت (د) معنای قوله تعالی و ما هم بمؤمنین چیست حال آنکه می گفتند آمنا بالله

الجواب: وقتی خداوند متعال بیان حال قرآن مجید و تعریف آن را ذکر کرد در آیه های ابتدایی ذکر از مومنین به میان آمد آن مومنانی که آنها دین و عبادت خود را خالصاً برای خداوند متعال انجام داده بودند و قلب ایشان با زبان آنها موافق است در این بیان ذکر از اضداد آنها کرده که ظاهر و باطن آنها خالص کفر را اختیار کرده و [crossed out] دین الهی دوری گزیده اند در این مرحله



سوم ذکری از مذبذبین به میان آمده آمد و در میان هر دو قسم مترددا است اینها کسانی هستند که زبان آنها با قلب آنها موافق نیست که اینها را منافق می‌گویند لذا در واقع سه گروه مورد بحث قرار گرفته است از مشرکین نزد خداوند متعال بدتر است زیرا این گروه مسلمانان را با چنان مشقت و نفاق دچار کرده اند و که مشرک و کافران اینگونه نکرده است

الله تعالی خباثت آنها را با تفصیل بیان نموده است

و برای تفهیم مطلب امثالی را ذکر کرده است تا که احوال قلبی آنها را خیلی واضح بکند و در آخر برای سرانجام آنها فرمود (عذاب عظیم)

در این تمام حکایت منافقین بر واقعه کفار مصرین معطوف است یعنی عطف قصه علی القصه است نه جمله علی الجمله تا که دنبال مناسبت این جمله با جمله قبلی باشد بلکه در میان دو قصه وجه عطف جهت جامعه است و این امر اینجا حاصل است چنانچه قصه کفار و منافقین را باهم یکجا ذکر کرده هدف تشبیه آنها در میان دو قصه و تشابه بین مسندالیه و مسند ضروری است که در این باب یافته می‌شود البته راجع به کلمه (الناس) این (لام) که در (الناس) است برای جنس است و من موصوفه است زیرا اگر برای



عهد در نظر گرفته شود مراد (ناس) به آن صراحت ندارد گویا فرمود در من جنس الناس ناس گویا (لام) برای عهد خارجی است و معهود

همان (ناس) هستند که ذکر آنها جلوتر در آیه (ان الذین کفروا ...) آمده بود
واین (من) موصوله است تقدیر عبارت چنین است
(ومن الناس المذکرین) فی قوله تعالی (ان الذین کفروا والذین یقولون آشنا باشند)
مراد از یقولون (عبدالله ابی و همراهان آن است)

(ج) مراد از (یوم الاخر) از وقت حشر گرفته تا زمان نامتناهی یا از حشر گرفته تا زمان دخول مومنین در جنت و دخول کفار در نار است
البته درباره این کلمه در (بالله) که (با) را آورده و (بالیوم الاخر) (با) را مجدداً ذکر کرده است و در این مقصد این دعوا را ثابت می‌کند که ایمان (بالله و بالیوم الاخر) مقصد اصلی است و به هر یک کامل و مستحکم باید ایمان بیاورید چون که به خاطر تکرار جار و مجرور تعلق فعل بر مستقل دلالت می‌کند زیرا این دو مراد مستقل است ایمان (بالله) مستقل و (بالیوم الاخر) نیز مستقل

(د) (وما هم بمومنین) از این آیه رد دعوای منافقین ثابت می‌شود و آیه بر این امر دلالت می‌کند که دعوای زبانی این اشخاص از نظر اعتقاد مخالف عقیده ایشان است و هر کسی این چنین باشد مومن نیست زیرا منافقین آنها بالله می‌گفتند و اظهار ایمان می‌کردند ولی در دلها بر آنچه (ماجاء به الرسول) تکذیب می‌نمودند و چون تکذیب

مقصود داشت (وماهم بمؤمنین) یعنی ایمان ایشان را نفی فرمود.

(سؤال بیست یکم) یخادعون الله والذین آمنوا ومایخدعون الخ

(الف) این مخادعین چه گروه هستند معنای مخادع چیست حال آنکه این فعل از باب مفاعله و مفاعلت بین الاثنین است خداع ایشان با خدا چه طور است حال آنکه (الله بکل شیء علیم) است

(ب) چگونه گفت ما یشعرون حال آنکه مخادع فریبنده اراده مخادعت را بکند قصداً چنین کاری را بکند

جواب: در این آیه مراد از مخادعین منافقین هستند که با مسلمانان اظهار ایمان می‌کنند در مال غنیمت و دیگر عوائد دنیوی شریک مسلمانان می‌شود و در پوشیده و پنهان با کفار مصالحه می‌کند و در ضرر رسانی به مسلمانان کوتاهی نمی‌کند در حالی که مسلمانان آنها را هم مذهب خود می‌پندارند از آنها فریب می‌خورند.

خداع یعنی در قلب تصور ضرر رسانی برای کسی مضمر نمودن و در ظاهر برخلاف آن کار کردن را می‌گویند تا که آن شخص بر این امر اعتماد کرده مطلبی خود را به شما نگوید و بدین وسیله نقصان پذیر می‌شود مخادعه اگر چه مطابق (با) برای شرکت جانبین دلالت می‌کند و خداع منافقین با مؤمنین



N

بر ظاهر حمل می شود ولی آنچه از ظاهر آیه مفهوم می شود همان این است (خداع مع الله)

بر ظاهر حمل نمی شود زیرا این امر محال است چون که از خداوند سخنی پوشیده نیست

و نیز آنها قصد (خداع مع الله) را نداشتند زیرا به اعتقاد آنها خداوند جل

شانه آن حضرت صلی الله علیه وسلم به رسالت به سوی ایشان مبعوث

نکرده است لذا با خدا عداوتی نداشتند لذا خداع آنها بر ظاهر حمل نیست

بلکه این ایجاز است یعنی یخدعون رسول الله بنا براین به اصطلاح

ایجاز حذف کلمه رسول را که مضاف باشد حذف کرد و مضاف الیه را به جای

او قرار داد زیرا معامله مع رسول الله معامله با الله است

چون (من یطع الرسول فقد اطاع الله) است لذا (خداع مع الرسول)

را خداع مع الله قرار داده است در مورد (یخدعون الله)

ب) مخداع به اراده ی خود دیگران را فریب می دهد لیکن معنای ما یشعرون این

نیست که آنها فریب خود را نمی شناسند بلکه معنای آن این است

که وبال خداع دایم آن را نمی دانند البته در دنیا برای این کار در رنگی تعصبی

خوانند از بعضی فوائد مستفید می شود ولی در قیامت بر اثر این خداع بر نفس خود

ظلم کرده و (لهم عذاب الیم) گرفتار می شود و اینها برای این امنیت ظاهر

فریب خورده اند و قیامت زیبا را از دست داد

۲۲

سؤال بیست دوم. واذا قیل لهم لا تفسدوا فی الارض (الف) چرا این آیه را بر ما قبل عطف کرد (ب) معنای فساد چیست (ج) فساد شان در زمین چگونه بود (د) قائل این کلمات چه کسی بود و اذا قیل لهم لا تفسدوا الخ مراد ظاهر آیه چیست (هـ) وجه قرائت را نیز بیان کنید

الجواب - واذا قیل لهم بر یکذبون عطف است تقدیر عبارت لهم عذاب الیم بما کانوا یکذبون یا عطف بر یقول آمنا باشد تقدیر عبارت این طور است ومن الناس من یقول آمنا و اذا قیل لهم آمنوا کما آمن الناس قالوا آمنا

ب: فساد یعنی چیزی را از اعتدال ذاتی بیرون آوردن و ضعیف بردن ضد آن اصلاح است یعنی بر اعتدال ذاتی برقرار ماندن این دو لفظ شامل هر ضرر و نفع می باشد

یعنی هر شئ وقتی که بر اعتدال ذاتی باشد این اصلاح است و وقتی که خراب باشد فسادی باشد این بحث از نظر لغت است ولی از نظر عرف اکثر شئ نافع را اصلاح و مضر را فسادی گویند و اطلاق مصدر اینجا مجاز است

ج: بسبب نفاق منافقین انتشار فساد به وسیله های گوناگون ممکن است و از آن جمله راه های بسیار وجود دارد



۸۹

د: واذا قیل لهم قائل یا الله تعالی است یا رسول الله یا مومنین (بعضی) و این اظهر است

ه: قرائت (قیل) را کسائی و هشام با ضمه اصلی که در اصل (قُول) بوده اشمام می خوانند

سؤال بیست دوم: واذا لقوا الذین آمنوا قالوا آمنا واذا خلوا الی شیطینهم الف: در این آیه علامت چه گروهی بیان شده ب: معنای خلوا چیست و چند صورت وجود دارد ج: مراد از شیاطینهم کیست با شیاطین چه رابطه داشتند د: چطور دانسته می شود که قول منافقین برای مومنین به طور استهزاء بوده است. ح: قول ایشان با شیاطین و صحیح و [redacted] مطابق با واقع بوده است

جواب: الف: در این آیه ذکر حال منافقین است وقتی که با مومنین ملاقات می کنند می گویند ایمان آورده ایم و چون با گروه خود برخورد می کنند می گویند ما با شما هستیم لذا در مواردی با مومنین همراه است و در مواردی با بزرگان خود سخن صحیح را اظهار می کنند



1 Su 3 4 5 6 7 8 Su 10 11 12 13 14 15 Su 17 18 19 20 21 22 Su 24 25 26 27 28 29 Su 31

ب: در (خلوا) چند محاوره وجود دارد:

۱- به گفته مفسر رحمه الله محاوره عرب می‌گویند (خلوت بفلان) وقتی که با فلان شخص به تنهایی ملاقات کنید در صورتی که منافقین با بزرگان خود به تنهایی ملاقات کنند

۲- عرب می‌گویند خلاک ذم ای عداک ذم را می‌گویند و معنی عنک ذم در که آن چند نخ بیرون آمد در این معنا قرون ماضیه را قرون خالیه می‌گویند پس معنای خلوا گذاشتن و بیرون رفتن می‌باشد یعنی اینکه منافقین به طرف شیاطین خود بیرون می‌روند

۳- عرب می‌گویند خلوت به سخریت عنه یعنی آن را مسخره کردم این غالبا از خلوت به معنای تنها کردن است زیرا در تنهایی مسخره کردن آسان تر است.

ج: شیاطین افرادی هستند که در یک سرکشی علانیه خود گویا مماثل شیطان هستند پس ظاهرین کفار مثل ابوجهل وغیره ... منسوب کردن به منافقین به همین معنا ز ریت در می‌آید در کفر آنها شرکت دارد یعنی کبار منافقین را مطمئن کرده می‌گویند انا معکم این قول منافقین کوچک است

د: اظهار آنها با مومنین به شکل آمنا مبنی بر استحضار و با بزرگان خود عقیده راسخ را ظاهر می‌کردند چون که در طرز ادای دو کلام فرق وجود



۹۱

دارد چون ترد مومنین می رفتند آمنا می گفتند جمله فعلیه استعمال می کردند بر تجدد دلالت می کند و نزد شیاطین خود می گفتند انا معکم جمله اسمیه با چند قسم تاکید زیرا نزد مومنین فقط (آمنا) می گویند و نزد منافقین خود عقیده واقعی خود را ظاهر می کردند

سؤال سی و چهارم :

